تفسیر نمونه: سوره فاتحه

تفسير نمونه : سوره فاتحه آيات 7-1

تفسيرنمونه ج : 1ص :12

بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ‏(1) الْحَمْدُللَّهِ رَب الْعَلَمِينَ‏(2) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ‏(3) مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ‏(4) إِيَّاك نَعْبُدُ وَ إِيَّاك نَستَعِينُ‏(5) اهْدِنَا الصرَط الْمُستَقِيمَ‏(6) صِراَط الَّذِينَ أَنْعَمْت عَلَيْهِمْ غَيرِالْمَغْضوبِ عَلَيْهِمْ وَلاالضالِّينَ‏(7)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشايشگر

ستايش مخصوص خداوند است كه پروردگار جهانيان است.

خداوندى كه بخشنده و بخشايشگر است (ورحمت عام وخاصش همگان را فرا گرفته)

خداوندى كه مالك روز جزا است.

(پروردگارا ! ) تنها ترا مى‏پرستيم، وتنها از تو يارى مى‏جوئيم.

ما را به راه راست هدايت فرما.

راه كساني كه آنها را مشمول نعمت خود ساختى،نه راه كساني كه بر آنها غضب كرده‏اى و نه گمراهان !

تفسيرنمونه ج : 1ص :13

تفسير :

1 – بسم الله الرحمن الرحيم

ميان همه مردم جهان رسم است كه هركارمهم و پر ارزشى را به نام بزرگى از بزرگان آغازمى‏كنند،ونخستين كلنگ هر مؤسسه ارزنده‏اى را به نام كسى كه مورد علاقه آنها است بر زمين مى‏زنند، يعنى آن كار را با آن شخصيت موردنظر از آغاز ارتباط مى‏دهند .

ولى آيا بهتر نيست كه براى پاينده بودن يك برنامه و جاويد ماندن يك تشكيلات ، آن را به موجود پايدار و جاويدانى ارتباط دهيم كه فنا در ذات او راه ندارد ، چرا كه همه موجودات اين جهان به سوى كهنگى و زوال مى‏روند،تنها چيزى باقى مى‏ماندكه باآن ذات لايزال بستگى دارد.

اگر نامى از پيامبران و انبياء باقى است به علت پيوند شان با خدا و عدالت و حقيقت است كه كهنگى در آن راه ندارد ،و اگر فى المثل اسمى از حاتم بر سرزبانها است به خاطر همبستگيش با سخاوت است كه زوال‏ناپذيراست .

از ميان تمام موجودات آن كه ازلى و ابدى است تنها ذات پاك خدا است و به همين دليل بايد همه چيز وهركاررا با نام او آغاز كرد و در سايه او قرار داد و از او استمداد نمود لذا در نخستين آيه قرآن مى‏گوئيم بنام خداوند بخشنده بخشايشگر ( بسم الله الرحمن الرحيم).

اينكار نبايد تنها از نظر اسم وصورت باشد ، بلكه بايد از نظر واقعيت و معنى با او پيوند داشته باشد ،چرا كه اين ارتباط آن را در مسير صحيح قرار مى‏دهد و از هر گونه انحراف باز مى‏دارد و به همين دليل چنين كارى حتما به پايان مى‏رسد و پر بركت است .

به همين دليل در حديث

معروفى از پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) مى‏خوانيم : كلام رذى

.

تفسير نمونه ج : 1ص :14

باللميذكر فيها اسم الله فهو ابتر : هركار مهمى كه بدون نام خدا شروع شود بى‏فرجام است

اميرمؤمنان على (عليه‏السلام‏) پس از نقل اين حديث اضافه مى‏كندانسان هركارى را مى‏خواهد انجام دهد بايد بسم الله بگويد يعنى با نام خدا اين عمل را شروع مى‏كنم ، و هر عملى كه با نام خدا شروع شود خجسته و مبارك است.

و نيز مى‏بينيم امام باقر (عليه‏السلام‏) مى‏فرمايد : سزاوار است هنگامى كه كارى را شروع مى‏كنيم ، چه بزرگ باشد چه كوچك ، بسم الله بگوئيم تا پر بركت و ميمون باشد.

كوتاه سخن اين كه پايدارى و بقاء عمل بسته به ارتباطى است كه با خدا دارد.

به همين مناسبت خداوند بزرگ د نخستين آيات كه به پيامبر وحى شد دستور مى‏دهد كه در آغاز شروع تبليغ اسلام اين وظيفه خطير را با نام خدا شروع كند : اقرء باسم ربك.

و مى‏بينيم حضرت نوح (عليه‏السلام‏) در آن طوفان سخت و عجيب هنگام سوار شدن بر كشتى وحركت روى امواج كوه پيكر آب كه هرلحظه با خطرات فراوانى روبرو بود براى رسيدن به سر منزل مقصود و پيروزى بر مشكلات به ياران خود دستور مى‏دهد كه در هنگام حركت و در موقع توقف كشتى بسم الله بگويند ( وقال اركبوا فيها بسم الله مجراها و مرسيها ) ( سوره هود آيه 41).

و آنها اين سفر پر مخاطره را سرانجام با موفقيت و پيروزى پشت سر گذاشتند و با سلامت و بركت از كشتى پياده شدند چنان كه قرآن مى‏گويد : قيل يا نوح اهبط بسلامنا وبركات عليك وعلى اممممنمعك ( سوره هود آيه 48).

و نيز سليمان در نامه‏اى كه به ملكه سبا مى‏نويسد سرآغاز آن را بسم (تفسيرنمونه ج : 1ص :15)الله قرار مى‏دهد ( انهمن سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم ... ) ( سوره نحل آيه 30 )

و باز روى همين اصل ، تمام سوره ‏هاى قرآن – با بسم الله آغاز مى‏شوند تا هدف اصلى كه همان هدايت و سوق بشر به سعادت است از آغاز تا انجام با موفقيت و پيروزى و بدون شكست انجام شود.

تنها سوره توبه است كه بسم الله در آغاز آن نمى‏بيني چر اكه سوره توبه با اعلان جنگ به جنايتكاران مكه و پيمان‏ شكنان آغاز شده،واعلام جنگ با توصيف خداوند به رحمان و رحيم سازگار نيست.

دراينجا توجه به اين که كتهلازماستوآناينكهما در همه جا بسم الله مى‏گوئيم چرا نمى‏گوئيم بسم الخالق يا بسم الرازق و مانند آن؟ ! نكته اين است كه الله چنان كه به زودى خواهيم گفت ،جامع ترين نامهاى خدا است و همه صفات او را يك جا بازگو مى‏كند ،اما نامهاى ديگر اشاره به بخشى از كمالات او است ، مانند خالقيت و رحمت او و مانندآن .

از آنچه گفتيم اين حقيقت نيز روشن شد كه گفتن بسم الله در آغاز هر كار همبه معنى استعانت جستن به نام خدا است ،و هم شروع كردن به نام او و اين دو يعنى استعانت و شروع كه مفسران بزرگ ما گاهى آن را از هم تفكيك كرده‏اند و هر كدام يكى از آن دو را در تقدير گرفته‏اند به يك ريشه بازمى‏گردد ، خلاصه اين دو لازم و ملزوم يكديگرند يعنى هم با نام او شروع مى‏كنم و هم از ذات پاك شایسته مدد مى‏طلبم .

به هر حال هنگامى كه كارها را با تكيه بر قدرت خداوند آغاز مى‏كنيم خداوندى كه قدرت شما فوق همه قدرتها است ،سبب مى‏شود كه از نظر روانى نيرو وتوان بيشترى در خود احساس كنيم، مطمئن تر باشيم ،بيشتر كوشش كنيم،از(تفسير نمونه ج : 1ص :16)

عظمت مشكلات نه راسيمومايوسنشويم، وضمنا نيت وعمل مان را پاكتر وخالصتركنيم.

واين است رمز ديگر پيروزى به هنگام شروع كارها به نام خدا.

گرچه هرقدر در تفسير اين آيه سخن بگوئيم كم گفته‏ايم چرا كه معروف است على (عليه‏السلام‏) از سر شب تا به صبح براى ابن عباس از تفسير بسم الله سخن مى‏گفت ،صبح شد درحالى كه از تفسير با بسم الله فراتر نرفته بود ولى با حديثى از همان حضرت اين بحث را همين جا پايان مى‏دهيم ،ودربحثهاى آينده مسائل ديگرى در اين رابطه خواهيم داشت .

عبدالله بن يحيى كه از دوستان اميرمؤمنان على (عليه‏السلام‏) بود به خدمتش آمد و بدون گفتن بسم الله برتختى كه درآنجا بود نشست،ناگهان بدنش منحرف شد وبر زمين افتاد وسرش شكست،على (عليه‏السلام‏) دست برسراوكشيد و زخم او التيام يافت بعد فرمود : آيا نمى‏دانى كه پيامبر از سوى خدا براى من حديث كرد كه هركار بدون نام خدا شروعش و بدی سرانجام خواهد بود ،گفتم پدرومادرم به فدايت باد مى‏دانم وبعدازاين ترك نمى‏گويم ،فرمود : دراين حال بهره‏مند وسعادتمند خواهى شد.

امام صادق (عليه‏السلام‏) هنگام نقل اين حديث فرمود : بسيارمى‏شود كه بعضى از شيعيان ما بسم الله را درآغازكارشان ترك مى‏گويند وخداوندآنهارا با ناراحتى مواجه مى‏سازد تا بيدار شوند وضمنا اين خطا از نامه اعمالشان شسته شود ( 1).

تفسيرنمونه ج : 1ص :17

نكته‏ها:

1- آيا بسم الله جزء سورهاست؟ !

درميان دانشمندان وعلماء شيعه اختلافى دراين مساله نيست، كه بسم الله جزءسوره حمد وهمه سوره‏هاى قرآن است،اصولا ثبت بسم الله در متن قرآن مجيد درآغازهمه سوره‏ها،خودگواه زنده اين امراست، زيرا مى‏دانيم در متن قرآن چيزى اضافه نوشته نشده است،وذكر بسم الله درآغاز سوره‏ها از زمان پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) تاكنون معمول بوده است.

واما از نظر دانشمندان اهل تسنن،نويسنده تفسيرالمنار جمع‏آورى جامعى از اقوال آنها به شرح زيركرده است : درميان علما گفتگو است كه آيا بسم الله درآغاز هر سوره‏اى جزء سوره است يا نه ؟ دانشمندان پيشين از اهل مكه اعم از فقهاء و قاريان قرآن از جمله ابن كثير و اهل كوفه از جمله عاصم وكسائى از قراء ، و بعضى ازصحابه و تابعين از اهل مدينه، وهمچنين شافعى در كتاب جديد ،وپيروان او و ثورى و احمد دريكى از دو قولش معتقدند كه جزء سورهاست، همچنين علماى امامی هوازصحابه – طبق گفته آنان على (عليه‏السلام‏) وابن عباس و عبدالله بن عمرو ابو هريره، وازعلماى تابعين سعيد بن جبير وعطاوزهرى وابن المبار كه اين عقيده را برگزيده‏اند .

سپس اضافه مى‏كند مهمترين دليل آنها اتفاق همه صحابه وكسانى كه بعدازآنهاروى كارآمدند برذكر بسم الله درقرآن درآغاز هر سوره‏اى – جز سوره برائت - است، درحالى كه آنها متفقا توصيه مى‏كردند كه قرآن را ازآنچه جزء قرآن نيست پيراسته دارند ،وبه همين دليل آمين رادرآخرسوره فاتحه ذكر نكرده‏اند ... سپس از مالك وپيروان ابوحنيفه و بعضى ديگر نقل مى‏كندكه آنها بسم الله

تفسيرنمونه ج : 1ص :18

را يك آيه مستقل مى‏دانستند كه براى بيان آغاز سوره‏ها و فاصله ميان آنها نازل شدهاست.

وازاحمد(فقيه معروف اهل تسنن ) و بعضى از قاريان كوفه نقل مى‏كند كه آنها بسم الله را جزء سوره حمد مى‏دانستند نه جزء ساير سوره‏ها.

ازمجموع آنچه گفته شده چنين استفاده مى‏شود كه حتى اكثريت قاطع اهل تسنن نيز بسم الله راجزءسوره مى‏دانند.

در اينجا بعضى از رواياتى را كه از طرق شيعه و اهل تسنن در اين زمينه نقل شده يادآور مى‏شويم : ( واعتراف مى‏كنيم كه ذكر همه آنها از حوصله اين بحث خارج، ومتناسب با يك بحث فقهى تمام عياراست).

معاوية بن عمار از دوستان امام صادق (عليه‏السلام‏) مى‏گويد ازامام پرسيدم هنگامى كه به نماز برمى‏خيزم بسم الله رادرآغازحمد بخوانم ؟ فرمود :بلى مجددا سؤال كردم هنگامى كه حمد تمام شد و سوره‏اى بعد از آن مى‏خوانم بسم الله را با آن بخوانم؟ باز فرمود : آرى

2 –دار قطنى از علماى سنت به سند صحيح از على (عليه‏السلام‏) نقل مى‏كندكه مردى ازآن حضرت پرسيد السبعالمثانى چيست؟ فرمود : سوره حمداست، عرض كرد : سوره حمد شش آيه است فرمود : بسم الله الرحمن الرحيم نيز آيه‏اى ازآن است.

3 –بيهقى محدث مشهوراهل سنت با سند صحيح ازطريق اب نجبيرازابن عباس چنين نقل مى‏كند : استرقال شيطان من الناس، اعظمآية من القرآن بسم الله الرحمن الرحيم : مردم شيطان صفت،بزرگترين آيه قرآن بسم الله

تفسيرنمونهج : 1ص :19

الرحمن الرحيم را سرقت كردند ( اشاره به اين كه در آغاز سوره‏هاآن را نمى‏خوانند).

گذشته از همه اين ها سيره مسلمين همواره بر اين بوده كه هنگام تلاوت قرآن بسم الله رادرآغازهرسوره‏اى مى‏خواندند، ومتواترا نيز ثابت شده كه پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) آن را نيز تلاوت مى‏فرمود،چگونه ممكن است چيزى جزءقرآن نباشد وپيامبر ومسلمانان همواره آن را ضمن قرآن بخوانند وبرآن مداومت كنند.

واما اينكه بعضى احتمال داده‏اند كه بسم الله آيه مستقلى باشد كه جزءقرآن است اماجزءسوره‏ها نيست ،احتمال بسيار سست وضعيفى به نظرمى‏رسد، زيرا مفهوم ومحتواى بسم الله نشان مى‏دهدكه براى ابتداو آغازكارىاست، نهايت كه خود يك مفهوم ومعنى جداومستقل داشته باشد، درحقيقت اين جمود وتعصب شديد است كه ما بخواهيم براى ايستادن روى حرف خود هراحتمالى را مطرح كنيم وآيه‏اى همچون بسم الله را كه مضمونش فرياد مى‏زند سرآغازى است براى بحثهاى بعدازآن،آيه مستقل و بريده از ما قبل بعد بپنداريم.

تنها ايراد قابل ملاحظه‏اى كه مخالفان دراين رابطه دارند اين است كه مى‏گويند درشمارش آيات سوره‏هاى قرآن ( بجزسوره حمد ) معمولا بسم الله را يك آيه حساب نمى‏كنند ،بلكه آيه نخست را بعد از آن قرارمى‏دهند .

پاسخ اين سؤال ر افخر رازى درتفسيركبير به روشنى داده است آنجا كه مى‏گويد : هيچ مانعى نداردكه بسم الله درسوره حمد به تنهائى يك آيه باشدودرسوره‏هاىديگرقرآن جزئى از آيه اول محسوب گردد.

(بنابراين مثلادرسوره كوثر بسم الله الرحمن الرحيم انا اعطيناك الكوثر همه يك آيه محسوب مى‏شود).

به هرحال مساله آنقدر روشن است كه مى‏گويند : يك روزمعاويه در (تفسيرنمونه ج : 1ص :20)

دوران حكومتش در نماز جماعت بسم الله را نگفت ،بعد از نماز جمعى از مهاجران و انصارفرياد زدند أسرقت امنسيت؟ : آيا بسم الله را دزديدى يافراموش كردى؟.

2- الله جامعترين نام خداوند

درجمله بسم الله نخست با كلمه اسم روبرومى‏شويم كه به گفته علماى ادبيات عرب اصلآن از سمو ( بروزن غلو ) گرفته شده كه به معنى بلندى و ارتفاع است، و اينكه به هرنامى اسم گفته مى‏شود به خاطرآنست كه مفهوم آن بعد از نامگذارى از مرحله خفا و پنهانى به مرحله بروز و ظهور و ارتفاع مى‏رسد، و يا به خاطر آنست كه لفظ با نامگذارى، معنى پيدا مى‏كند و از مهملو بى معنى بودند مى‏آيد و علوو ارتفاع مى‏يابد .

به هر حال بعد از كلمه اسم،به كلمه الله برخوردمى‏كنيم كه جامعترين نامهاى خدا است، زيرا بررسى نامهاى خدا كه در قرآن مجيد و يا ساير منابع اسلامى آمده نشان مى‏دهد كه هر كدام از آن يك بخش خاص از صفات خدا را منعكس مى‏سازد ، تنها نامى كه اشاره به تمام صفات وكمالات الهى، يا به تعبير ديگر جامع صفات جلال و جمال است همان الله مى‏باشد.

تفسيرنمونه ج : 1ص : 21

به همين دليل اسماءديگرخداوندغالبا به عنوان صفت براى كلمه الله گفته مى‏شود به عنوان نمونه : غفور ورحيم كه به جنبه آمرزش خداونداشاره مى‏كند ( فان الله غفور رحيم - بقره - 226).

سميع اشاره به آگاهى اوازمسموعات،وعليم اشاره به آگاهى اواز همه چيز است ( فان الله سميع عليم - بقره - 227).

بصير،علما ورا به همه ديدني ها بازگو مى‏كند ( والله بصير بماتعملون حجرات - 18).

رزاق ،به جنبه روزى دادنا و به همه موجودات اشاره مى‏كند و ذوالقوه به قدرت او، ومتين به استوارى افعال وبرنامه‏هاى او ( ان الله هوالرزاق ذوالقوةالمتين - زاريات - 58 ) .

وبالاخره خالق و بارء اشاره به آفرينش او و مصورحاكى ازصورتگريش مى‏باشد ( هوالله الخالق البارى المصور له الاسماء الحسنى حشر - 24).

آرى تنها الله است كه جامعترين نام خدا مى‏باشد ، لذا ملاحظه مى‏كنيم دريك آيه بسيارى از اين اسماء ، وصف الله قرار مى‏گيرند هوالله الذى لااله الاهوالملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبارالمتكبر : او است الله كه معبودى جزوى نيست ،او است حاكم مطلق ،منزه از ناپاكيها،ازهرگونه ظلم وبيدادگرى،ايمنى بخش،نگاهبان همه چيز،توانا وشكست ناپذير،قاهر برهمه موجودات وبا عظمت .

يكى ازشواهد روش جامعيت اين نام آن است كه ابراز ايمان و توحيد تنها با جمله لااله الاالله مى‏توان كرد ، و جمله لااله الاالعليم،الاالخالق،الاالرازق ومانندآن به تنهائى دليل بر توحيد واسلام نيست،ونيز به همين جهت است كه (تفسيرنمونه ج : 1ص :22)

درمذاهب ديگر هنگامى كه مى‏خواهند به معبود مسلمين اشاره كنند الله را ذكرمى‏كنند، زيراتوصيف خداوند به الله مخصوص مسلمانان است.

3- رحمت عام وخاص خدا.

مشهور در ميان گروهى از مفسران اين است كه صفت رحمان،اشاره به رحمت عام خدا است كه شامل دوست ودشمن، مؤمن وكافر ونيكوكار وبدكارمى‏باشد، زيرا مى‏دانيم باران رحمت بى‏حسابش همه رارسيده،وخوان نعمت بى‏دريغش همه جاكشيده همه بندگان ازمواهب گوناگون حيات بهره‏مندند،وروزى خويش را ازسفره گسترده نعمتهاى بى‏پايانش برمى‏گيرند،اين همان رحمت عام اواست كه پهنه هستى رادربرگرفته وهمگان در درياى آن غوطه ‏ورند .

ولى رحيم اشاره به رحمت خاص پروردگار است كه ويژه بندگان مطيع وصالح وفرمانبرداراست، زيرا آنها به حكم ايمان وعمل صالح،شايستگى اين رايافته‏اندكه از رحمت وبخشش واحسان خاصى كه آلودگان وتبهكاران ازآن سهمى ندارند، بهره‏مندگردند .

تنهاچيزى كه ممكن است اشاره به اين مطلب باشدآن است كه رحمان درهمه جا درقرآن به صورت مطلق آمده است كه نشانه عموميت آنست،درحالى كه رحيم گاهى به صورت مقيد ذكرشده كه دليل بر خصوصيت آن است مانند وكان بالمؤمنين رحيما : خداوندنسبت به مؤمنان رحيم است ( احزاب - 43 ) وگاه به صورت مطلق مانندسوره حمد.

در روايتى نيز از امام صادق (عليه‏السلام‏) مى‏خوانيم كه فرمود : والله اله كل شيى‏ء،الرحمان بجميع خلقه،الرحيم بالمؤمنين خاصة : خداوند معبود همه چيزاست،نسبت به تمام مخلوقاتش رحمان،ونسبت به خصوص مؤمنان رحيم

تفسيرنمونه ج : 1ص :23

است ازسوئى ديگررحمان را صيغه مبالغه دانسته‏اندكه خود دليل ديگرى برعموميت رحمت اواست،ورحيم راصفت مشبهه كه نشانه ثبات ودوام است واين ويژه مؤمنان مى‏باشد.

شاهد ديگر اينكه رحمان از اسماء مختص خداوند است و در مورد غير او به كارنمى‏رود ، در حالى كه رحيم صفتى است كه هم در مورد خدا و هم در مورد بندگان استعمال مى‏شود ، چنانكه درباره پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) درقرآن مى‏خوانيم عزيزعليهم اعنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم : ناراحتيهاى شما بر پيامبرگران است،ونسبت به هدايت شما سخت علاقمند است،ونسبت به مؤمنان مهربان و رحيم مى‏باشد ( توبه - 128 ) .

لذا در حديث ديگرى از امام صادق (عليه‏السلام‏) نقل شده : الرحمان اسم خاص ، بصفة عامة، و الرحيم اسم عام بصفة خاصة : رحمان اسم خاص است اما صفت عام دارد ( نامى است مخصوص خدا ولى مفهوم رحمتش همگان را در بر مى‏گيرد ) ولى رحيم اسم عام است به صفت خاص ( نامى است كه بر خدا و خلق هر دو گفته مى‏شود اما اشاره به رحمت ويژه مؤمنان دارد ) .

با اين همه گاه مى‏بينيم كه رحيم نيز به صورتي كه وصف عام استعمال مى‏شود البته هيچ مانعى ندارد كه تفاوتى كه گفته شد در ريشهايند و لغت باشد،اما استثناهائى نيز در آن راه يابد.

در دعاى بسيار ارزنده و معروف امام حسين (عليه‏السلام‏) بنام دعاى عرفه مى‏خوانيم : يا رحمان الدنيا و الاخرة و رحيمهما : اى خدائى كه رحمان دنيا و آخرت توئى و رحيم دنيا و آخرت نيز توئى !

تفسيرنمونه ج : 1ص :24

سخن خود را در اين بحث با حديث پرمعنى و گويائى از پيامبراكرم (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) پايان مى‏دهيم آنجا كه فرمود : اناللهعزوجلماةرحمة،وانهانزلمنهاواحدةالىالارضفقسمهابينخلقهبهايتعاطفونويتراحمون،واخرتسعوتسعينلنفسهيرحمبهاعبادهيومالقيامة ! : خداوند بزرگ صد باب رحمت دارد كه يكى از آن را به زمين نازل كرده است، و درميان مخلوقاتش تقسيم نموده و تمام عاطفه ومحبتى كه درميان مردم است از پرتو همان است،ولى نود ونه قسمت را براى خود نگاه داشته و درقيامت بندگانش را مشمول آن ميسازد .

4-چرا صفات ديگر خدا دربسم الله نيامده است؟ !

اين موضوع قابل توجه است كه تمام سوره‏هاى قرآن با بسم الله شروع مى‏شود ( بجزسوره برائت آن هم به دليلى كه سابقا گفتيم ) ودربسم الله پس از نام ويژه الله تنها روى صفت رحمانيت و رحيميت او تكيه مى‏شود ،واين سؤال ‏انگيز است كه چرا سخنى از بقيه صفات در اين موضع حساس به ميان نيامده؟اما باتوجه به يك نكته ، پاسخ اين سؤال روشن مى‏شود و آن اين كه در آغاز هركار لازم است از صفتى استمداد كنيم كه آثارش بر سراسر جهان پرتوافكن است،همه موجودات را فرا گرفته و گرفتار انرا در لحظات بحرانى نجات بخشيده است .

بهتراست اين حقيقت را از زبان قرآن بشنويدآنجاكه مى‏گويد : و رحمتى وسعت كلشيى‏ء : رحمت من همه چيز را فرا گرفته است ( اعراف - 156 ) .

ودر جاى ديگر از زبان حاملان عرش خدا مى‏خوانيم ربنا وسعت كلشيى‏ء رحمة : خدايا رحمت خود را بر همه چيزگسترده‏اى ( مؤمن - 7).

از سوى ديگر مى‏بينيم پيامبران براى نجات خود از چنگال حوادث سخت(تفسيرنمونه ج : 1ص :25)وطاقت‏ فرسا و دشمنان خطرناك ، دست به دامن رحمت خدا مى‏زدند : قوم موسى براى نجات از چنگال فرعون يا نمى‏گويند و نجنا برحمتك : خدايا ما را به رحمت خود رهائى بخش ( يونس - 86).

در مورد هود وپيروانش چنين مى‏خوانم : فانجينا هو الذين معه برحمة منا : هود و پيروانش را به وسيله رحمت خويش ( ازچنگال دشمنان ) رهائى بخشيديم ( اعراف - 72).

اصولا هنگامى كه حاجتى از خدا مى‏طلبيم مناسب است او را باصفاتى كه پيوند با آن حاجت دارد توصيف كنيم، مثلا عيسى مسيح (عليه‏السلام‏) به هنگام درخواست مائده آسمانى ( غذاىمخصوص ) چنين مى‏گويد : اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء ... وارزقناوانتخيرالرازقين : بارالهامائده‏اى از آسمان برمانازل گردان ... و ما را روزى ده و توبهترين روزى دهندگانى ( مائده - 114 ) .

نوح پيامبر بزرگ خدا نيز اين درس را به ما مى‏آموزد، آنجا كه براى پياده شدن از كشتى در يك جايگاه مناسب، چنين دعاكند ربانزلنىمنزلامباركاوانتخيرالمنزلين : پروردگارا ! مرا به طرز مباركى فرود آركه تو بهترين فرود آورندگانى ( مؤمنون - 29).

و نيز زكريا به هنگام درخواست فرزندى از خداكه جانشين ووارث او باشدخداراباصفت خيرالوارثينت وصيف مى‏كندومى‏گويدربلاتذرنىفرداوانتخيرالوارثين : خداوندا ! مراتنهامگذاركه توبهترين وارثانى ( انبياء - 89).

بنابراين درموردآغازكارهابه هنگامى كه مى‏خواهيم با نام خداوند شروع كنيم بايد دست به دامن رحمت واسعهاوبزنيم،هم رحمت عام وهم رحمت خاصش آيا براى پيشرفت در كارها و پيروزى بر مشكلات ،صفتى مناسبتر از اين صفات مى‏باشد؟ !

تفسيرنمونه ج : 1ص :26

جالب اينكه نيروئى كه همچون نيروى جاذبه ،جنبه عمومى دارد و دلها را به هم پيوند مى‏دهد همين صفت رحمت است،براى پيوند خلق باخالق نيز از اين صفت رحمت بايد استفاده كرد.

مؤمنان راستين با گفتن بسم الله الرحمن الرحيم درآغازكارها دل از همه جا برمى‏كنند و تنها به خدا دل مى‏بندند، و از او استمداد ويارىمى‏طلبند،خداوندى كه رحمتش فراگيراست،وهيچ موجودى ازآن ،بى‏نصيب نيست .

اين در سرا نيز ازبسم الله به خوبى مى‏توان آموخت كه اساس كار خداوند بر رحمت است و مجازات جنبه استثنائى دارد كه تاعواملقاطعى براى آن پيدا نشود تحقق نخواهد يافت، چنانكه در دعا مى‏خوانيم يا منسبقترحمتهغضبه : اى خدائى كه رحمتت برغضبت پيشى گرفته است.

انسانها نيز بايد در برنامه زندگى چنين باشند، اساس و پايه كار را بررحمت ومحبت قراردهند و توسل به خشونت را براى مواقع ضرورت بگذارند، قرآن 114 سوره دارد، 113 سوره بارحمت آغاز مى‏شود، تنها سوره توبه كهبااعلان جنگ وخشونت آغاز مى‏شود و بدون بسم الله است !

تفسيرنمونه ج : 1ص :27

الْحَمْدُللَّهِ رَب الْعَلَمِينَ‏(2) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ‏(3)

ترجمه:

2- ستايش مخصوص خداوندى است كه پروردگارجهانيان است.

3- خداوندى كه بخشنده و بخشايشگر است ( و رحمت عام وخاصش همگان را فرا گرفته است).

تفسير : جهان غرق رحمت او است

بعد از بسم الله كه آغازگر سوره بود، نخستين وظيفه بندگان آنست كه به ياد مبدء بزرگ عالم هستى و نعمتهاى بى‏پايانش بيفتند ، همان نعمتهاى فراوانى كه سراسر وجود ما را احاطه كرده و راهنماى ما در شناخت پروردگار و هم انگيزه ما در راه عبوديت است .

اين كه مى‏گوئيم : انگيزه، به خاطرآنست كه هر انسانى به هنگامى كه نعمتى به او مى‏رسد فورا مى‏خواهد، بخشنده نعمت را بشناسد، و طبق فرمان فطرت به سپاسگزارى برخيزد و حق شكر او را اداكند.

به همين جهت علماى علم كلام ( عقائد ) در نخستين بحث اين علم،كه سخن از انگيزه‏هاى خداشناسى به ميان مى‏آيد وجوب شكرمنعم راكه يك فرمان فطرى و عقلى است به عنوان انگيزه خداشناسى، يادآور مى‏شوند.

واينكه مى‏گوئيم : راهنماى ما در شناخت پروردگارنعمتهاى اواست ،به خاطرآن است كه بهترين وجامعترين راهبراى شناخت مبدء ،مطالعه در اسرار آفرينش و رازهاى خلقت و مخصوصا وجود نعمتها در رابطه بازندگى انسانها است .

به اين دو دليل سوره فاتحة الكتاب با اين جمله شروع مى‏شود ( الحمدلله رب العالمين).

تفسيرنمونه ج : 1ص :28

براى پى بردن به عمق و عظمت اين جمله لازم است ، به تفاوت ميان حمد و مدح و شكر و نتايج آن توجه شود :

1- حمد در لغت عرب به معنى ستايش كردند برابر كار يا صفت نيك اختيارى است، يعنى هنگامى كه كسى آگاهانه كار خوبى انجام دهد، و يا صفتى را براى خود برگزيند كه سر چشمها عمال نيك اختيارى است، ما او ر احمد و ستايش مى‏گوئيم .

ولى مدح به معنى هرگونه ستايش است، خواهد برابري كام اختيارى باشد يا غير اختيارى ، فى المثل تعريفى را كه از يك گوهر گرانبها مى‏كنيم، عرب آنرا مدح مى‏نامد، و به تعبير ديگر مفهوم مدح ، عام است در حالى كه مفهوم حمد خاص مى‏باشد.

ولى مفهوم شكر از همه اينها محدودتر است، تنها در برابر نعمتهائى شكر و سپاس مى‏گوئيم كه از ديگرى با ميل و اراده او به ما رسيده است و اگر به اين نكته توجه كنيم كه الفولامالحمدبهاصطلاحالفولامجنساستو در اينجا معنى عمومي ترا مى‏بخشد،چنين نتيجه مى‏گيريم كه هرگونه حمد و ستايش مخصوص خداوندى است كه پروردگار جهانيان است .

حتى هر انسانى كه سر چشمه خيروبركتى است، و هر پيامبر و رهبر الهى كه نور هدايت در دلها مى‏پاشد، هرمعلمى كه تعليم مى‏دهد، هر شخص سخاوتمندى كه بخشش مى‏كند ، و هر طبيبى كه مرهمى برزخم جانكاهى مى‏نهد ، ستايش آنها از ستايش خدا سرچشمه مى‏گيرد، چرا كه همه اين مواهب در اصل از ناحيه ذات پاك او است، و يا به تعبير ديگر حمد اينها، حمد خدا، وستايش اينها ستايشى براى او است.

تفسيرنمونه ج : 1ص :29

و نيز اگر خورشيد نور افشانى مى‏كند، ابرها باران مى‏بارند، و زمين بركاتش را به ما تحويل مى‏دهد، اينها نيز همه از ناحيه او است، بنابراين تمام حمدها به او برمى‏گردد.

و به تعبير ديگر جمله الحمدلله رب العالمين، اشاره‏اى است هم به توحيد ذات وهم صفات و هم افعال ( دقت كنيد).

2- اصولا توصيف الله در اينجا به رب العالمين، در واقع از قبيل ذكر دليل بعد از بيان مدعا است، گوئى كسى سؤال مى‏كند چر اهمه حمدها مخصوص خدا است، در پاسخ گفته مى‏شود : براى اينكه او رب العالمين و پروردگار جهانيان است .

قرآن مجيد مى‏گويد الذى احسن كلشيى‏ءخلقه : خداوندكسى است كه آفرينش هر چيزى را به بهترين صورت انجام داد ( سجده - 7 ) و نيز مى‏گويد : ومامندابةفىالارضالاعلىاللهرزقها : هرجنبنده‏اى در زمين است روزيش بر خدا است ( هود - 6).

3- از كلمه حمد اين نكته نيز به خوبى استفاده مى‏شود كه خداوند همه اين مواهب و نيكي ها را با اراده و اختيار خود ، ايجادكرده است، برضدگفته آنان كه خدا را همانند خورشيد يك مبدء مجبور فيض بخش مى‏دانند .

4- جالب اينكه حمد تنها در آغاز كار نيست، بلكه پايان كارها نيز چنانكه قرآن به ما تعليم مى‏دهد با حمد خدا خواهدبود.

در مورد بهشتيان مى‏خوانيم دعواهمفيهاسبحانكاللهموتحيتهمفيه اسلام و آخر دعوا همان الحمدلله رب العالمين : سخن آنها در بهشت نخست منزه شمردن خداوند از هر عيب و نقص ، و تحيت آنها سلام ،و آخرين سخنشان الحمدلله رب العالمين است ( يونس - 10).

تفسيرنمونه ج : 1ص :30

5- اما كلمه رب در اصل به معنى مالك و صاحب چيزى است كه به تربيت و اصلاح آن مى‏پردازد و كلمه ربي به كه به دختر همسر انسان گفته مى‏شود از همينجا گرفته شده است، زيرا او هر چند از شوهر ديگرى است ولى زير نظر پدرخوانده ‏اش پرورش مى‏يابد.

اين كلمه بطورمطلق تنها به خدا گفته مى‏شود، و اگر به غير خدا اطلاق گردد حتما به صورت اضافه است مثلا مى‏گوئيم رب الدار ( صاحبخانه ) رب السفينة ( صاحبكشتى ) ( 1).

در تفسير مجمع البيان معنى ديگرى نيز بر آن افزوده است و آن شخص بزرگى است كه فرمان او مطاع مى ‏باشد، اما بعيد نيست كه هر دو معنى بيك اصل بازگردد.

6-كلمه عالمين جمع عالم است وعالم به معنى مجموعه‏اى است از موجودات مختلف كه داراى صفات مشترك و يا زمان و مكان مشترك هستند، مثلا ميگوئيم عالم انسان و عالم حيوان و عالم گياه، و يا مى‏گوئيم عالم شرق و عالم غرب عالم امروز و عالم ديروز، بنابراين عالم خود به تنهائى معنى جمعى دارد و هنگامى كه به صورت عالمين جمع بسته مى‏شوداشاره به تمام مجموعه‏هاى اين جهان است .

در اينجا اين سؤال پيش مى‏آيدكه جمع اين معمولا براى جمع عاقل است در حاليكه همه عالمهاى اين جهان صاحبان عقل نيستند، بهمين دليل بعضى از مفسران كلمه عالمين را در اينجا اشاره به گروهها و مجموعه‏هائى از صاحبان

تفسيرنمونه ج : 1ص :31

عقل مي دانند مانند فرشتگان و انسانها و جن.

اين احتمال نيز وجود دارد كه اين جمع بخاطرتغليب باشد ( منظور از تغليب اين است كه مجموعه‏اى از صاحبان صفات مختلف را با وصف صنف برتر توصيف كنيم).

7 –نويسنده تفسير المنارميگويد : از جدم اامام صادق (عليه‏السلام‏) كه رضوان خدا بر او باد چنين نقل شده كه مراد از عالمين تنها انسانها هستند.

سپس اضافه مى‏كند در قرآن نيز عالمين به مين معنا آمده است مانند ليكون للعالمين نذيرا : خداوند قرآن را بر بنده ‏اش فرستاد تا جهانيان را انذاركند ( سوره فرقان آيه 1 ) ( 1 ) .

ولى اگر موارد استعمال عالمين را در قرآن در نظر بگيريم خواهيم ديد كه هر چند كلمه عالمين در بسيارى از آيات قرآن به معنى انسانها آمده است ولى در پاره‏اى از موارد معنى وسيعترى دارد، و انسانها و موجودات ديگر جهان را در برمى‏گيرد،مانندفلله الحمدرب السموات و رب الارض رب العالمين : ستايش مخصوص خدا است كه مالك و پروردگار آسمانها و زمين، مالك وپروردگارجهانيان است ( جاثيهآيه 36).

و مانند قال فرعون و ما رب العالمين قال رب السموات و الارض و ما بينهما : فرعون گفت پروردگار عالميان چيست؟موسى در پاسخ گفت پروردگار آسمانها و زمين و آنچه ميان اين دو است ( آيه 23 و 24 سورهشعراء ) .

جالب اينكه در روايتى كه صد و قدر كتاب عيون الاخبار از على (عليه‏السلام‏) نقل كرده چنين مى‏خوانيم : كه امام (عليه‏السلام‏) درضمن تفسيرآيه الحمدلله رب العالمين فرمود : رب العالمين هم الجماعات،من كل مخلوق من الجمادات و الحيوانات : رب العالمين اشاره به مجموع همه مخلوقات است اعم از موجودات

تفسيرنمونه ج : 1ص :32

بيجان وجاندار.

اما اشتباه نشود كه در ميان اين روايات تضادى وجود ندارد، زيرا اگر چه كلمه عالمين مفهومش گسترده و وسيع است، ولى از آنجا كه گل سر سبد مجموعه موجودات جهان انسان مى‏باشد، گاهى انگشت مخصوصا روى او گذارد همى ‏شود ، و بقيه را تابع و در سايه او مى‏بيند،بنابراين اگر در روايت امام سجاد (عليه‏السلام‏) تفسير به انسانهاشده بخاطرآن است كه هدف اصلى در اين مجموعه بزرگ انسانها هستند .

8- اين نكته نيز قابل توجه است كه بعضى عالم را به دو گونه تقسيم كرده‏اند : عالم كبير و عالم صغير ، و منظورشان از عالم صغير وجود يك انسان است، چرا كه وجود يك انسان خود به تنهائى مجموعه‏اى است از نيروهاى مختلفى كه حاكم بر اين عالم بزرگ مى‏باشد، و در حقيقت انسان نمونه ‏بردارى از همه جهان است .

آنچه سبب مى‏شودكه مخصوصا ما روى مفهوم وسيع عالم تكيه كنيم آن است كه بعد از جمله الحمدلله آمده در اين جمله همه حمد و ستايش را مخصوص خدا مي شمريم، سپس رب العالمين را به منزله دليلى برآن ذكرمى‏كنيم، مى‏گوئيم : همه ستايشها مخصوص او است چرا كه هر كمالى و هرنعمتى و هر موهبتى كه در جهان وجود دارد مالك و صاحب و پروردگارش او مى‏باشد.

نكته‏ ها:

1- خط سرخ بر همه رب‏ النوعها

مطالعه تاريخ اديان و مذاهب نشان مى‏دهدكه منحرف ان از خط توحيد راستين، همواره براى اين جهان رب‏ النوعهائى قائل بودند ، سرچشمه اين تفكر (تفسيرنمونه ج : 1ص :33)

غلط اين بوده كه گمان مى‏كردند هر يك از انواع موجودات نياز به رب النوع مستقلى دارد كه آن نوع را تربيت و رهبرى كند،گويا خدا را كافى براى تربيت اين انواع نمى‏دانستند ! .

حتى براى امورى همانند عشق، عقل، تجارت، جنگ و شكار رب‏ النوعى قائل بودند، از جمله يونانيان دوازده خداى بزرگ ( رب النوع ) را پرستش مى‏كردندكه به پندارآنها بر فراز قله المپ بزم خدائى دائر ساخته ،و هريك مظهر يكى ازصفات آدمى بودند ! .

دركل ده پايتخت كشور آشور رب النوع آب، رب النوع ماه، رب النوع خورشيد و رب النوع زهره قائل بودند، و هركدام را بنامى مى‏ناميدند، و مافوق همه اينها مار دو كرار بالا رباب مي شمردند.

در روم نيز خدايان متعدد رواج داشت و بازار شرك و تعدد خدايان و اربابان و اعشايد از همه جا داغتر بود.

آنها مجموع خدايان را به دو دسته تقسيم مى‏كردند : خدايان خانوادگى و خدايان حكومت،كه مردم زياد به آنها علاقه نشان نمى‏دادند ( چراكه دلخوشى از حكومتشان نداشتند ! ).

عده اين خدايان فوق العاده زياد بود، زيرا هر يك از اين خدايان يك پست مخصوص داشت، و درامور محدودى مداخله مى‏كرد، تا آنجا كه درخانه داراى خداى مخصوص بود ! بلكه پاشنه و آستانه خانه نيز هر يك رب‏النوعى داشتند ! به گفته يكى از مورخان جاى تعجب نيست كه روميها 30 هزار خدا داشته باشند، آنچنان كه يكى از بزرگان آنها به شوخى گفته بود تعداد خدايان كشور ما به حدى است كه در معابر و محافل فراوانتر از افراد ملت مى‏باشند !

تفسيرنمونه ج : 1ص :34

از اين خدايان مى‏توان رب النوع كشاورزى، رب النوع آشپزخانه، و رب النوع انبار غذا،رب النوع خانه،رب النوع شعله گاز، رب النوع آتش، رب النوع ميوه‏ها، رب النوع درو، رب النوع درخت تاك،رب النوع جنگل، رب النوع حريق و رب النوع دروازه بزرگ رم ورب النوع آتشكده ملى را نامب رد .

كوتاه سخن اينكه بشر درگذشته با انواع خرافات دست به گريبان بوده است همانطوركه الان هم خرافات بسيارى از آن عصر به يادگار مانده.

درعصر نزول قرآن نيز بتهاى متعدد مورد پرستش و ستايش قرار داشته و شايد همه يا قسمتى از آنها جانشين رب ‏النوعهاى پيشين بودند.

از همه گذشته گاهى بشررا نيز عملا رب خود قرار مى‏دادند،چنانكه قرآن در نكوهش مردمى كه احبار ( دانشمندان يهود ) ورهبانان ( مردان و زنان تارك دنيا ) را ارباب خود مى‏دانستند مي گويد اتخذوا احبار همو رهبانهم ارباب امن دون الله : آنها احبار و رهبانهايش انرا ارباب بجاى خدامى‏دانستند ( توبه - 31 ) .

به هر حالا ز آنجا كه اين خرافات علاوه براينكه انسان را به انحطاط عقلى مى‏كشانيد، مايه تفرقه و تشتت و پراكندگى است، پيامبر انالهى به مبارزه شديد با آن برخاستند، تا آنجا كه مى‏بينيم بعد از بسم الله نخستين آيه‏اى كه در قرآن نازل شده، در همين رابطه است الحمدلله رب العالمين همه ستايش‏ ها مخصوص خداوندى است كه رب همه جهانيان است .

و به اين ترتيب قرآن خط سرخى بر تمام رب‏ النوع‏ها مى‏كشد و آنها را به وادى عدم – همان جا كه جاى اصليشان است مى‏فرستد، وگل‏هاى توحيد و يگانگى و همبستگى و اتحاد را به جاى آن مى‏نشاند.

قابل توجه اينكه همه مسلمانان موظفند در نمازهاى روزانه هر شبانه روز

تفسيرنمونه ج : 1ص :35

لااقل ده بار اينجمله را بخوانند و به سايه الله خداوند يگانه ‏ايكه مالك و رب و سرپرست و پرورش دهنده همه موجودات است پناه برند،تا هرگز توحيد را فراموش نكنند و دربيراهه‏هاى شرك سرگردان نشوند.

2- پرورش الهى راه خداشناسى !

گرچه كلمه رب همانگونه كه گفتيم در اصل به معنى مالك و صاحب است،ولى نه هر صاحبى، صاحبى كه عهده ‏دار تربيت و پرورش مى‏باشد،و بهمين جهت در فارسى به عنوان پروردگارترجمه مى‏شود.

دقت در سير تكاملى موجودات زنده، و تحول و دگرگونى‏هاى موجودات بى‏جان، و فراهم آمدن زمينه‏هاى تربيت موجودات، وريزه‏كارى‏هائى كه در هر يك از اين قسمت‏ها نهفته شده است يكى از بهترين طرق خداشناسى است.

هماهنگى‏هائى كه در ميان اعضاء بدن ماست كه غالبا بدون آگاهى ما برقرار مى‏باشد، يكى از نمونه‏هاى زنده آن است .

فى المثل هنگامى كه حادثه مهمى درزندگى ما رخ مى‏دهد، و بايد با تمام توان در برابر آن بپاخيزيم،در يك لحظه كوتاه فرمانى هماهنگ به تمام ارگان‏ هاى بدن ما – به صورت نا آگاه – صادر مى‏شود، بلافاصله، ضربان قلب بالا مى‏رود، تنفس شديد مى‏شود، تمام نيروهاى بدن بسيج

مى‏گردند، موادغذائى و اكسيژن هوا از طريق خون به طور فراوان به تمام سلول‏ها مى‏رسند، اعصاب آماده كار ،و عضلات آماده حركت بيشتر مى‏شوند، نيروى تحمل انسان بالا مى‏رود، احساس درد كمتر مى‏شود، خواب از چشم مى‏پرد، خستگى از اعضاء فرار مى‏كند، احساس گرسنگى بكلى فراموشمى‏شود.

چه كسى اينهم اهنگى عجيب را در اين لحظه حساس ، با اين سرعت، در ميان تمام ذرات وجود انسان،ايجاد مى‏كند؟آيا اين پرورش جز از ناحيه (تفسيرنمونه ج : 1ص :36)

خداوند عالم وقادرممكن است؟ ! آيات قرآن پراست از نمونه‏هاى اين پرورش الهى كه بخواست خدا هر كدام درجاى خود خواهد آمد و هركدام دليل روشنى براى شناخت خدا هستند.

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ‏(3)

ترجمه:

3- خداوندى كه بخشنده و بخشايشگراست ( و رحمت عام وخاصش همه را رسيده).

تفسير:

معنى رحمن و رحيم و گسترش مفهوم آنها و همچنين تفاوت ميان اين دوكلمه را در تفسير بسم الله مشروحا خوانديم، و نيازى به تكرار نيست.

نكته‏اى كه در اينجا بايد اضافه كنيم اين است كه اين دو صفت كه از مهم‏ترين اوصاف الهى است در نمازهاى روزانه ما حداقل 30 بارتكرارمى‏شوند ( دو مرتبه در سوره حمد و يك مرتبه در سوره‏اى بعد از آن مى‏خوانيم ) و به اين ترتيب 60 مرتبه خدا را به صفت رحمتش مى‏ستائيم.

اين در حقيقت درسى است براى همه انسانها كه خود را در زندگى بيش از هر چيز به اين اخلاق الهى متخلق كنند، بعلاوه اشاره‏اى است به اين واقعيت كه اگر ما خود را عبد و بنده خدا مى‏دانيم مبادا رفتار مالكان بى رحم نسبت به بردگانشان در نظرها تداعى شود .

در تاريخ بردگى مى‏خوانيم : صاحبان آنها با قساوت و بى‏رحمى عجيبى با آنها رفتار مى‏كردند، چنانكه مى‏گويند اگر بنده‏اى در انجام خدمات اندك قصورى مى‏ورزيد مجازات‏هاى (تفسيرنمونهج : 1ص :37)

سخت مى‏ديد : شلاق مى‏خورد، او را به زنجير مى‏كشيدند ، به آسيابش مى‏بستند به حفر معاد نمى‏گماشتند،در زيرزمينها و سياه‏ چال‏هاى هولناك حبسمى‏ كردند و اگر گناهش بزرگتر بود به دارش مى‏آويختند ! .

درجاى ديگرمى‏خوانيم : غلامان محكوم را در قفس درندگان مى‏انداختند و اگر جان سالم به در مى‏بردند درنده ديگرى را داخل قفس او مى‏كردند.

اين بود نمونه‏اى از رفتار مالكان با بردگان خويش، اما خداوند جهان در قرآن كرارا تذكر مى‏دهد كه اگر بندگانم برخلاف دستورم عمل كردند و پشيمان شدند مى‏بخشم، مى‏آمرزم، رحيم و مهربانم آنجا كه مى‏فرمايد : قلياعبادىالذيناسرفواعلى انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا اى كسانى كه ازحريم بندگى سر باز زده‏ايد از رحمت خدا مايوس نشويد، خداوند همه گناهان را مى‏آمرزد ( توبه كنيد و از درياى بى‏پايان رحمت خدا بهره ‏مند شويد ) .

بنابراين آوردن رحمان و رحيم بعد از رب العالمين اشاره به اين نكته است كه ما در عين قدرت نسبت به بندگان خويش، با مهربانى و لطف رفتار مى‏كنيم اين بنده ‏نوازى و لطف خدا، بندگان را شيفته او مى‏سازد : كه با يك دنيا علاقه بگويند الرحمن الرحيم.

اينجا است كه انسان متوجه مى‏شود چقدر فاصله است بين رفتار خداوند بزرگ با بندگان خويش، و روش مالكان با زيردستان خود،مخصوصا در عصر شوم، بردگى. (تفسيرنمونه ج : 1ص :38)

مَلِكِ يَوْم ِالدِّينِ‏(4)

ترجمه:

4- خدائى كه مالك روزجزاست.

تفسير : ايمان به رستاخيز دومين پايگاه

در اينجا به دومين اصل مهم اسلام يعنى قيامت و رستاخيز توجه مى‏كند و مى‏گويد : خداوندى كه مالك روز جزا است ( مالك يوم الدين).

و به اين ترتيب محور مبدء و معاد كه پايه هرگونه اصلاح اخلاقى و اجتماعى است در وجود انسان تكميل مى‏گردد.

جالب اينكه در اينجا تعبير به مالكيت خداوند شده است، كه نهايت سيطره و نفوذ او را بر همه چيز و همه كس در آن روز مشخص مى‏كند، روزى كه همه انسانها در آن دادگاه بزرگ براى حساب حاضر مى‏شوند، و در برابر مالك حقيقى خود قرار مى‏گيرند، تمام گفته‏ ها و كارها و حتى انديشه‏هاى خود را حاضر مى‏بينند، هيچ چيز حتى به اندازه سرسوزنى نابود نشده و به دست فراموشى نيفتاده است، و اكنون اين انسان است كه بايد بار همه مسئوليتهاى اعمال خود را بر دوش كشد ! .

حتى در آنجا كه خود فاعل نبوده، بلكه بنيانگزا رسنت و برنامه‏اى بوده است، بازبايد سهم خويش را از مسئوليت بپذيرد.

بدون شك مالكيت خداوند در آن روز يك مالكيت اعتبارى، نظير مالكيت ما نسبت به آنچه در اين جهان ملك ما است، نمى‏باشد،چراكه اين يك مالكيت قراردادى است با تشريفات و اسنادى مى‏آيد و با تشريفات و اسناد ديگرى ازميان (تفسيرنمونه ج : 1ص :39)

مى‏رود، ولى مالكيت خدا نسبت به جهان هستى مالكيت حقيقى است، و آن پيوند و ارتباط خاص موجودات با خدا است كه اگر يك لحظه از او بريده شوند نابود مى‏شوند، همانگونه كه اگر رابطه لامپهاى برق با كارخانه اصلى بريده شود روشنائى در همان لحظه محو و نابود خواهدشد.

و تعبير ديگر اين مالكيت نتيجه خالقيت و ربوبيت است، آن كسكه موجودات را آفريده و تحت حمايت خود پرورش مى‏دهد، و لحظه به لحظه فيض وجود و هستى به آنها مى‏بخشد، مالك حقيقى موجودات است .

نمونه ضعيفى از مالكيت حقيقى را در خودمان نسبت به اعضاء پيكرمان مى‏توانيم پيدا كنيم، ما مالك چشم و گوش و قلب و اعصاب خويش هستيم، نه به معنى مالكيت اعتبارى، بلكه يك نوع مالكيت حقيقى كه از ارتباط و پيوند و احاطه سرچشمه مى‏گيرد.

در اينجا اين سؤال پيش مى‏آيد كه مگر خداوند مالك تمام اين جهان نيست كه ما از او تعبير به مالك روز جزا مى‏كنيم ؟ پاسخ اين سؤال با توجه به يك نكته روشن مى‏شود و آناينكه مالكيت خداوند گرچه شامل هر دو جهان مى‏باشد، اما بروز و ظهور اين مالكيت در قيامت بيشتر است، چرا كه در آنروز همه پيوندهاى مادى و مالكيتهاى اعتبارى بريده مى‏شود ، و هيچكس در آنجا چيزى از خود ندارد، حتى اگر شفاعتى صورت گيرد باز به فرمان خدا است، يوم لا تملك نفس لنفس شيئا و الامر يومئذ لله : روزى كه هيچ كس مالك هيچ چيز براى كمك بديگرى نيست، وهمه كارها به دست خدا است ( سوره انفطار آيه 19 ) .

به تعبير ديگر انسان در اين دنيا گاه به كمك ديگرى مى‏ شتابد، با زبانش از او دفاع مى‏كند، با اموالش از او حمايت مى‏نمايد، با نفرات و قدرتش به كمكش بر مى‏خيزد، و گاه با طرحها و نقشه ‏هاى گوناگون ، او را زير پوشش حمايت (تفسير نمونه ج : 1ص :40) خودقرارمى‏دهد.

ولى آنروز هيچيك از اين امور وجود ندارد، و به همين دليل هنگامى كه از مردم سؤال شود لمن الملك اليوم حكومت امروز از آن كيست؟ ! مى‏گويند : لله الواحد القهار : براى خداوند يگانه پيروز است ! ( سوره مؤمن آيه 16).

اعتقادبهروزرستاخيز،وايمانبهآندادگاهبزرگكههمهچيزدرآنبطوردقيقموردمحاسبهقرارمى‏گيرد،اثرفوقالعادهنيرومندىدركنترلانساندربرابراعمالنادرستوناشايستدارد،ويكىازعللجلوگيرىكردننمازازفحشاءومنكراتهميناستكهنمازانسانراهمبيادمبدئىمى‏اندازدكهازهمهكاراوباخبراستوهمبياددادگاهبزرگعدلخدا .

تكيه بر مالكيت خداوند نسبت به روز جزا اين اثر را نيز داردكه با اعتقاد مشركان و منكران رستاخيز به مبارزه برمى‏خيزد، زيرا از آيات قرآن به خوبى استفاده مى‏شود كه ايمان به الله يك عقيده عمومى حتى براى مشركان عصرجاهلى بوده ،لذا هنگامى كه از آنها مى‏پرسيدند : آفريدگار آسمانها و زمين كيست؟مى‏گفتند : خدا ! ولئنسئلتهم من خلق السماوات والارض ليقولنالله ( لقمان - 25 ) درحالى كه آنها با گفتار پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) درزمينه معاد با ناباورى عجيبى روبرو مى‏شدند و قالالذينكفرواهلندلكمعلىرجلينبئكماذامزقتمكلممزقانكملفىخلقجديدافترىعلىاللهكذباامبهجنة : كافران گفتند آيا مردى را به شما معرفى بكنيم كه مى‏گويد هنگامى كه خاك شديد و پراكنده گشتيد، بار ديگر آفرينش جديدى خواهيد داشت ! آيا او بر خدا دروغ بسته يا ديوانه است؟ ! ( سباآيه 8).

درحديثى از امام سجاد (عليه‏السلام‏) مى‏خوانيم : هنگامى كه به آيه مالك يوم الدين مى‏رسيد،آنقدر آنرا تكرار مى‏كرد كه نزديك بود روح از بدنش پروازكند .

تفسيرنمونه ج : 1ص :41

كان على بن الحسين اذا قرء مالك يوم الدين يكررهاحتى يكادانيموت.

اما كلمه يوم الدين اين تعبيردرتمام مواردى كه درقرآن استعمال شده به معنى قيامت آمده است چنانكه درقرآن درآيه 17 و 18 و 19 سوره انفطار با صراحت به اينمعنى اشاره شده است ( اين تعبير متجاوز از ده بار در قرآن مجيد به همين معنى آمده).

واينكه چرا آنروز ،روز دين معرفى شده؟ به خاطر اين است كه آنروز روز جزا است و دين در لغت به معنى جزا مى‏باشد، و روشنترين برنامه‏اى كه در قيامت اجرا مى‏شود همين برنامه جزا و كيفر و پاداش است، در آن روز پرده از روى كارها كنار مى‏رود، و اعمال همه دقيقا مورد محاسبه قرار مى‏گيرد و هر كس جزاى اعمال خويش را اعم از خوب و بد مى‏بيند .

درحديثى از امام صادق (عليه‏السلام‏) مى‏خوانيم كه فرمود : يوم الدين،روزحساب است.

اما طبق اين روايت دين به معنى حساب است، شايد اين تعبير از قبيل ذكر علت و اراده معلول باشد، زيرا هميشه حساب مقدمه‏اى براى جزا است.

بعضى از مفسران نيز عقيده دارند كه علت نامگذارى رستاخيز به يوم الدين اين است كه در آنروز هر كسى در برابر دين و آئين خود جزا مى‏بيند .

ولى معنى اول ( حساب و جزا ) صحيحتر به نظر مى‏رسد.

تفسيرنمونه ج : 1ص :42

إِيَّاك نَعْبُدُو َإِيَّاك نَستَعِينُ‏(5)

ترجمه:

5- تنها تو را مى‏پرستيم و تنها از تو يارى مى‏جوئيم.

تفسير : انسان در پيشگاه خدا

اينجا سرآغازى است براى نيازهاى بنده و تقاضاهاى او از خدا ، و در حقيقت لحن سخن از اينجا عوض مى ‏شود، زيرا آيا تقبل حمد و ثناى پروردگار و اظهار ايمان به ذات پاك او و اعتراف به روز قيامت بود.

اما از اينجا گوئى بنده با اين پايه محكم عقيدتى و معرفت و شناخت پروردگار، خود را در حضور او ،و در برابر ذات پاكش مى‏بيند، او را مخاطب ساخته نخست از عبوديت خويش در برابر او، وسپس از امدادها و كمكهاى او سخن مى‏گويد : تنها ترا مى‏پرستم و تنها از تو يارى مى‏جويم ( اياك نعبدو اياك نستعين ) .

به تعبير ديگر : هنگامى كه مفاهيم آيات گذشته در جان انسان جاى گيرد، و اعماق وجودش به نور الله پرورش دهنده جهانيان روشن مى‏شود، و رحمت عام و خاص او و مالكيتش در روز جزا را در كمى ‏كند، انسان به صورت يك فرد كامل از نظر عقيده در مى‏آيد، اين عقيده عميق توحيدى نخستين ثمره‏اش از يك سو بنده خالص خدا بودن ، و از بندگى بتها و جباران و شهوات درآمدن،و از سوى ديگر،دست استمداد به ذات پاك او درازكردن است.

در واقع آيات گذشته سخن از توحيد ذات و صفات مى‏گفت و در اينجا سخن از توحيد عبادت، و توحيد افعال است.

تفسيرنمونه ج : 1ص :43

توحيدعبادت آنست كه هيچكس و هيچ چيز را شايسته پرستش جز ذات خدا ندانيم تنها به فرمان او گردن نهيم، تنها قوانين او را به رسميت بشناسيم و از هر نوع بندگى و تسليم در برابر غير ذات پاك او بپرهيزيم.

توحيد افعال آنست كه تنها مؤثر حقيقى را در عالم او بدانيم ( لا مؤثر فى الوجود الاالله ) نه اينكه عالم اسباب را انكاركنيم وبه دنبال سبب نرويم بلكه معتقد باشيم كه هر سببى هر تاثيرى دارد ،آنهم به فرمان خدا است، او است كه به آتش سوزندگى، و به خورشيد روشنائى و به آب حيات بخشى داده است .

ثمره اين عقيده آنست كه انسان تنها متكى به الله خواهد بود، تنها قدر تو عظمت را مربوط به او مى‏داند، و غير او در نظرش فانى ، زوال ‏پذير، و فاقد قدرت مى‏باشد.

تنها ذات الله قابل اعتماد و ستايش است، و لياقت اين دارد كه انسان او را تكيه گاه خود در همه چيز قرار دهد .

اين تفكر و اعتقاد انسان را از همه كس و همه موجودات بر يد هو تنها به خدا پيوند مى‏دهد، حتى اگر به دنبال عالم اسباب مى‏رود نيز به فرمان او است يعنى در لابلاى اسباب ،قدرت خدا را كه مسبب الاسباب است مشاهده مى‏كند.

اين عقيده آنقدر روح انسان را وسيع و افق فكر او را بالا مى‏برد كه به بى‏نهايت و ابديت مى‏پيوندد و از محيطهاى محدود آزاد و رها مى‏سازد.

نكته‏ها:

1- نقطه اتكاء فقط او است

طبق آنچه در ادبيات عرب خوانده‏ايم هنگامى كه مفعول بر فاعل مقدم شود، معنى حصر از آن استفاده مى‏گردد، و در اينجا مقدم شدن كلمه اياك بر نعبد و نستعين دليل بر انحصار است و نتيجه آن همان توحيد عبادت و توحيد افعالى است كه در بالا بيان كرديم.

تفسيرنمونه ج : 1ص :44

حتى در عبوديت و بندگى خود نيز احتياج به كم كاو داريم، و در اين راه نيز بايد از او استعانت جست، مبادا گرفتار انحراف و عجب و ريا و امورى مانند اينها بشويم كه عبوديت ما را پاك در هم مى‏ريزد.

به تعبير ديگر در جمله اول كه مى‏گوئيم تنها تو را مى‏پرستيم كمى بوى استقلال دارد، بلافاصله با جمله اياك نستعين آنرا اصلاح مى‏كنيم و آن حال تبين الامرين ( نه جبر و نه تفويض ) را در عبارت خود مجسممى ‏سازيم و الگوئى خواهد بود براى همه كارهاى ما .

2- ذكر صيغه جمع در نعبد و نستعين

و همچنين آيات بعد كه همه به صورت جمع استنشا نمى‏دهد كه اساس عبادت مخصوصا نماز بر پايه جمع و جماعت است، حتى به هنگامى كه بنده در برابر خدا به راز و نياز برمى‏خيزد بايد خود را ميان جمع و جماعت ببيند، تا چه رسد به ساير كارهاى زندگيش.

به اين ترتيب هر گونه فرد گرائى، و تك‏ روى ، انزواطلبى و مانند اينها مفاهيمى مردود از نظر قرآن و اسلام شناخته مى‏شود.

مخصوصا نماز، از اذان و اقامه كه دعوت به اجتماع براى نماز است گرفته ( حى على الصلوة – بشتاب به سوى نماز ... ) تا سوره حمد كه آغاز گر نماز است، السلام عليكم كه پايان آن است همه دليل براين است كه اين عبادت در اصل جنبه اجتماعى دارد، يعنى بايد به صورت جماعت انجام شود، درست است كه نماز فرادى نيز در اسلام صحيح است اما عبادت فردى جنبه فرعى و درجه دوم را دارد.

3- در برخورد نيروها از او كمك مى‏گيريم،

بشر در اين جهان با نيروهاى مختلفى روبرو است، هم از نظر نيروهاى طبيعى ، و هم از نظر نيروهاى درون ذاتى خود.

براى اين كه بتواند در برابر عوامل مخرب و ويرانگر و منحرف

تفسيرنمونه ج : 1ص :45

كننده، مقاومت كند احتياج به يار و مددكارى دارد، اينجا است كه خود را در زير چتر حمايت پروردگار قرار مى‏دهد، همه روز از خواب برمى‏خيزد، و با تكرار جمله اياك نعبدو اياك نستعين اعتراف به عبوديت پروردگار كرده وازذات پاك او براى پيروزى در اين مبارزه بزرگ كمك مى‏گيرد، و شامگاه ان نيز با تكرار همين جمله سر به بستر مى‏نهد، با ياد او برمى‏خيزد و با ياد و استمداد از وجود او بخواب مى‏رود و خوشا به حال كسى كه به چنين مرحله‏اى از ايمان برسد، در برابر هيچ گردن كشى و زورمندى سر تعظيم فرود نمى‏آورد، در مقابل جاذبه ماديات خود را نمى‏بازد، همچون پيامبراسلام مى‏گويد : ان صلاتى و نسكى و محياى و مماتى لله رب العالمين : نماز و عبادتم،مرگ وحياتم همه ازآن خداونداست كه پروردگارجهانيان است ( انعام - 162 ) .

اهْدِنَاالصرَطالْمُستَقِيمَ‏(6)

ترجمه:

6 -مارابه راه راست هدايت فرما.

تفسير:پيمودن صراط مستقيم

پس ازاظهارتسليم در برابر پروردگار و وصول به مرحله عبوديت واستعانت واستمداد ازذات پاك اونخستين تقاضاى بنده اين است كه اورابهراه راست،راه پاكى ونيكى،راه عدل و داد،وراه ايمان وعمل صالح هدايت فرمايد،تاخدائى كه همه نعمتهارابهاوارزانى داشته،نعمت هدايت رانيزبرآن بيفزايد .

تفسيرنمونه ج : 1ص :46

گرچه اين انسان درچنين شرائط مؤمن است،وباخداى خودآشنا،ولى امكان داردكه هرآن اين نعمت به خاطرعواملى از اوسلب گردد،وازصراط مستقيم منحرف وگمراه شود.

پس بايدهرشبان هروز لااقل ده بارازخداى خود بخواهدكه لغزش وانحرافى براى او پيش نيايد.

بعلاوه اين صراط مستقيم كه همان آئين حق است مراتب و درجاتى دارد كه همه افراد درپيمودن اين درجات يكسان نيستند،هر مقدار از اين درجات را انسان طى نمايد،باز درجات بالاتر و والاترى وجود دارد كه انسان با ايمان بايداز خدا بخواهد تااو را به آن درجات هدايت كند .

دراينجااين سؤال معروف كه چراماهمواره درخواست هدايت به صراط مستقيم از خدامى‏كنيم مگر ما گمراهيم؟مطرح مى‏شود.

وانگهى بفرضى كه اين سخن از ما زيبنده باشداز پيامبر و امامان كه نمونه انسان كامل بودندچه معنى دارد؟ ! در پاسخ اين ايراد مى‏گوئيم : اولا : همانطوركه اشاره شدانسان در مسيرهدايت هرلحظه بيم لغزش وانحراف درباره او مى‏رود، به همين دليل بايد خود را دراختيار پروردگار بگذارد و تقاضا كند كه او را بر راه راست ثابت نگهدارد .

ما نبايد فراموش كنيم كه وجود و هستى و تمام مواهب الهى،لحظه به لحظه از آن مبدء بزرگ به ما ميرسد.

سابقا گفتيم مثل ما و همه موجودات ( از يك نظر ) مثل لامپهاى برق است،اگرمى‏بينيم نورلامپ،متصل و يكنواخت پخش مى‏شودبه خاطرآنست كه لحظه به لحظه نيرو از منبع برق به او ميرسد، منبع برق هرلحظه نورجديدى توليدمى‏كندوبوسيله سيمهاى ارتباطى به لامپ تحويل مى‏گردد .

تفسيرنمونه ج : 1ص :47

هستى ما نيز همانند نور اين لامپهااست گرچه به صورت يك وجودممتدجلوه‏گراست،ولى در حقيقت لحظه به لحظه وجود تازه‏اى از منبع هستى آفريدگار فياض،به ماميرسد.

بنابراين همانگونه كه هرلحظه وجود تازه اى به ماميرسد،به هدايت جديدى نيز نيازمنديم،بديهى است اگر موانعى درسيمهاى معنوى ارتباطى ماباخداايجادشود،كژيها،ظلمها،ناپاكيهاو ... پيوندماراازآن منبع هدايت قطع مى‏كند،وهمان لحظه از صراط مستقيم منحرف خواهيم شد.

مااز خداطلب مى‏كنيم كه اين موانع پيش نيايدو ما بر صراط مستقيم ثابت بمانيم .

ثانيا : هدايت همان پيمودن طريق تكامل است كه انسان تدريجا مراحل نقصان را پشت سر بگذاردوبه مراحل بالاتر برسد.

اين را نيز مى‏دانيم كه طريق تكامل نامحدوداست و به سوى بى‏نهايت همچنان پيش مى‏رود.

بنابراين جاى تعجب نيست كه حتى پيامبران و امامان از خدا تقاضاى هدايت صراط مستقيم كنند،چه اينكه كمال مطلق تنهاخدااست،وهمه بدون استثناء در مسير تكاملند چه مانع دارد كه آنهانيزتقاضاى درجات بالاترى را از خدا بنمايند.

مگرمابرپيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) صلوات و درود نمى‏فرستيم؟مگر مفهوم صلوات،تقاضاى رحمت تازه پروردگار براى محمدوآل محمد نيست؟مگرخودپيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) نمى‏فرمود : ربزدنىعلما : خداياعلم ( وهدايت ) مرابيشتركن ! مگرقرآن نمى‏گويد : ويزيدالله الذين اهتدواهدى : خداوندهدايت هدايت يافتگان راافزون مى‏كند ( مريم - 76 ) .

تفسيرنمونه ج : 1ص :48

ونيزمى‏گويد : والذين اهتدوازادهم هدى وآتاهم تقواهم : آنها كه هدايت يافته‏اندخداوندبرهدايتشان مى‏افزايد،وتقوابه آنهامى‏دهد ( محمد - 17).

وازاينجاپاسخ سؤالى كه مربوط به درود بر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) وامامان است نيز روشن مى‏شودكه اين درود و صلوات در حقيقت تقاضاى مقام بالاترو والاتر براى آن بزرگواران است .

براى روشن شدن آن چه گفتيم به دو حديث زير توجه فرمائيد :

1- اميرمؤمنان على (عليه‏السلام‏) در تفسير جمله اهدناالصراط المستقيم مى‏فرمايد،يعنى ادملناتوفيقكالذى اطعناكبهفى ماضى ايامنا،حتى نطيعك كذلكفى مستقبلاعمارنا : خداوندا توفيقاتى را كه در گذشته بر ماارزانى داشتى و به بركت آن تو رااطاعت كرديم،همچنان ادامه ده تادرآينده عمر مان نيز تو رااطاعت كنيم.

2- امام صادق (عليه‏السلام‏) مى‏فرمايد : يعنى ارشدناللزومالطريقالمؤدىالىمحبتك،والمبلغالىجنتك،والمانعمناننتبعاهوائنافنغطب،اوانناخذبارائنافنهلكيعنى : خداوندامارا برراهى كه به محبت تو مى‏رسدو به بهشت واصل مى‏گردد،و مانع از پيروى هوسهاى كشنده و آراءانحرافى و هلاك كننده است،ثابت بدار.

صراط مستقيم چيست؟

آنگونه كه از بررسى آيات قرآن مجيد برمى‏آيدصراط مستقيم همان آئين خدا پرستى و دين حق و پايبند بودن به دستورات خدااست،چنان كه در سوره

تفسيرنمونه ج : 1ص :49

انعام آيه 161 مى‏خوانيم : قلاننىهدانىربىالىصراطمستقيمديناقيماملةابراهيمحنيفاوماكانمنالمشركين : بگو خداوند مرا به صراط مستقيم هدايت كرده : به دين استوار،آئين ابراهيم كه هرگز به خدا شرك نورزيد.

دراينجادين ثابت و پابرجا و آئين توحيدى ابراهيم و نفى هرگونه شرك به عنوان صراط مستقيم معرفى شده كه اين جنبه عقيدتى رامشخص مى‏كند.

امادرسوره يس آيه 61 و 62 چنين مى‏خوانيم : الماعهداليكميابنى آدمالاتعبدواالشيطان انهلكمعدومبينواناعبدونى هذاصراط مستقيم : اى فرزندان آدم مگر با شما پيمان نبستم كه شيطان را پرستش نكنيد ( بدستورات او عمل ننمائيد ) ومرا پرستش كنيداين همان صراط مستقيم است .

دراينجابه جنبه‏هاى عملى آئين حق اشاره شده كه نفى هرگونه كار شيطانى و عمل انحرافى است.

وبه گفته قرآن در سوره آل عمران آيه 101 راه رسيدن به صراط مستقيم پيوند وارتباط باخدااست ( و من يعتصم بالله فقدهدى الى صراط مستقيم).

ذكراين نكته نيز لازم به نظر مى‏رسد كه راه مستقيم هميشه يك راه بيشترنيست،زيرا ميان دو نقطه تنها يك خط مستقيم وجود دارد كه نزديك ترين راه را تشكيل مى‏دهد .

بنابراين اگر قرآن مى‏گويد صراط مستقيم،همان دين و آئين الهى در جنبه‏هاى عقيدتى و عملى است به اين دليل است كه نزديكترين راه ارتباط باخداهمانست.

ونيز به همين دليل است كه دين واقعى يك دين بيشترنيست انالدينعنداللهالاسلام : دين درنزدخدااسلام است ( آل عمران آيه 19).

به خواست خدا بعدا خواهيم ديد كه اسلام معنى وسيعى دارد كه هر آئين توحيدى را در آن عصر و زمان كه رسميت داشته و باآئين جديد نسخ نشده است(تفسيرنمونه ج : 1ص :50)

شامل مى‏شود.

و از اينجاروشن مى‏شود تفسيرهاى مختلفى كه مفسران دراين زمينه نقل كرده‏اند همه در واقع به يك چيز باز مى‏گردد : بعضى آن را به معنى اسلام .

بعضى به معنى قرآن.

بعضى به پيامبر وامامان راستين.

و بعضى آنرا به آئين الله كه جزآن را قبول نمى‏كند،تفسيرنموده‏اند.

تمام اين معانى بازگشت به همان دين و آئين الهى در جنبه‏هاى اعتقادى وعملى مى‏كند.

همچنين رواياتى كه در منابع اسلامى دراين زمينه وارد شده و هركدام به زاويه‏اى از اين مساله اشاره كرده همه به يك اصل باز مى‏گردد،از جمله : از پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) چنين نقل شده : الصراط المستقيم صراط الانبياءوهمالذين انعم الله عليهم : صراط مستقيم راه پيامبران است و همان ها هستندكه مشمول نعمتهاى الهى شده‏اند .

ازامام صادق (عليه‏السلام‏) مى‏خوانيم كه در تفسيرآيه اهدناالصراط المستقيم فرمود : الطريق ومعرفةالامام : منظورراه و شناخت امام است.

ونيز در حديث ديگرى از همان امام نقل شده : والله نحن الصراط المستقيم : به خداسوگند مائيم صراط مستقيم.

در حديث ديگرى باز از همان امام مى‏خوانيم كه فرمود : صراط مستقيم،اميرمؤمنان على (عليه‏السلام‏) است.

مسلم است كه پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) وعلى (عليه‏السلام‏) وائمه اهل بيت (عليهم‏السلام‏) همه به همان

تفسيرنمونه ج : 1ص :51

آئين توحيدى خدا دعوت مى‏كردند،دعوتى كه جنبه‏هاى اعتقادى وعملى را در برمى‏گرفت.

جالب اينكه راغب در كتاب مفردات در معنى صراط مى‏گويد : صراط راه مستقيم است، بنابراين مستقيم بودن در مفهوم صراط افتاده، و ذكر آن به صورت توصيف،براى تاكيدهرچه بيشتر روى اين مساله است.

تفسيرنمونه ج : 1ص :52

صِرَط الَّذِينَ أَنْعَمْت عَلَيْهِمْ غَيرِالْمَغْضوبِ عَلَيْهِمْ وَلاالضالِّينَ‏(7)

ترجمه:

7-راه آنها كه برآنان نعمت دادى نه آنها كه برايشان غضب كردى و نه گمراهان !

تفسير : دوخط انحرافى !

اين آيه درحقيقت تفسيرروشنى است براى صراط مستقيم كه درآيه قبل خوانديم،مى‏گويد : مرابه راه كسانى هدايت فرماكه آنان را مشمول انواع نعمتهاى خود قرار دادى ( نعمت هدايت، نعمت توفيق،نعمت رهبرى مردان حق و نعمت علم و عمل و جهادوشهادت ) نه آنها كه بر اثر اعمال زشت،وانحراف عقيده غضب تو دامنگيرشان شد و نه آنها كه جاده حق را رها كرده و در بيراهه‏ها گمراه و سرگردان شده(صراط الذين انعمت عليهم غيرالمغضوب عليهم ولاالضالين).

درحقيقت چون ما آشنائى كامل به راه و رسم هدايت نداريم،خدابه مادستور مى‏دهدكه در اين آيه طريق و خط پيامبران و نيكوكاران وآنهاكه مشمول نعمت و الطاف او شده‏اند را بخواهيم.

و نيز به ما هشدار مى‏دهد كه در برابر شما هميشه دو خط انحرافى قرار دارد،خط مغضوب عليهم و خط ضالين كه به زودى به تفسير اين دوآشنا خواهيم شد.

تفسيرنمونه ج : 1ص :53

نكته‏ها:

1- الذين انعمت عليهم كيانند؟

سوره نساءآيه 69 اين گروه را تفسيركرده است : ومنيطعاللهوالرسولفاولئكمعالذينانعماللهعليهممنالنبيينوالصديقينوالشهداءوالصالحين وحسناولئكرفيقا .

: كسانى كه دستورات خدا و پيامبر را اطاعت كنند،خداآنها را با كسانى قرار مى‏دهد كه مشمول نعمت خود ساخته،از پيامبران و رهبران صادق و راستين و جانبازان و شهيدان راه خدا و افراد صالح، و اينان رفيقان خوبى هستند.

همان گونه كه ملاحظه مى‏كنيم اين آيه افراد مورد نعمت خداراچهارگروه معرفى مى‏كند : پيامبران،صديقين،شهداء،وصالحين.

اين مراحل چهارگانه شايد اشاره به اينمعنى باشدكه براى ساختن يك جامعه انسانى سالم و مترقى و مؤمن،نخست بايد رهبران حق و انبياء وارد ميدان شوند .

و به دنبال آنها مبلغان صديق و راستگو كه گفتار و كردارشان بايكديگرهماهنگ است، تا اهداف پيامبران را از اين طريق در همه جاگسترش دهند.

به دنبال اين دوران سازندگى فكرى،طبيعتاعناصرآلوده وآنها كه مانع راه حقند سر بردارند،جمعى بايد در مقابل آنها قيام كنند وعده‏اى شهيدشوندوباخون پاكشان درخت توحيدآبيارى گردد.

درمرحله چهارم محصول اين كوششهاوتلاشهابه وجودآمدن صالحان است،اجتماعى پاك و شايسته وآكنده از معنويت .

بنابراين ما در سوره حمد در شبانه روز پى در پى از خدا مى‏خواهيم كه در خط اين چهار گروه قرار گيريم،خط انبياء خط صديقين،خط شهداوصالحين وروشن

تفسيرنمونه ج : 1ص :54

است كه درهرمقطع زمانى بايد در يكى ازاين خطوط،انجام وظيفه كنيم ورسالت خويش را ادا نمائيم.

2- مغضوب عليهم و ضالين كيانند؟

جداكردن اين دو از هم در آيات فوق نشان مى‏دهدكه هركدام اشاره به گروه مشخصى است.

دراين كه فرق ميان اين دو چيست سه تفسيروجوددارد:

1- از موارد استعمال اين دو كلمه در قرآن مجيد چنين استفاده مى‏شود كه مغضوب عليهم مرحله‏اى سخت‏ تر و بدتراز ضالين است، وبه تعبيرديگر ضالين گمراهان عادى هستند،و مغضوب عليهم، گمراهان لجوج و يا منافق،وبه همين دليل در بسيارى از موارد،غضب و لعن خداوند در موردآنهاذكرشده.

درآيه 106 سوره نحل مى‏خوانيم و لكن منشرحبالكفرصدرافعليهمغضبمنالله : آنهائى كه سينه خودرابراى كفرگسترده ساختندغضب پروردگار برآنهااست.

ودرآيه 6 سوره فتح آمده است،ويعذبالمنافقينوالمنافقاتوالمشركينوالمشركاتالظانينباللهظنالسوءعليهمدائرةالسوءوغضباللهعليهمولعنهمواعدلهمجهنم : خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرك و آنها را كه درباره خدا گمان بد مى‏برند موردغضب خويش قرار مى‏دهد،و آنها را لعن مى‏كند،وازرحمت خويش دور مى‏سازد،وجهنم را براى آنان آماده ساخته است .

به هرحال مغضوب عليهم آنهاهستندكه علاوه بر كفر،راه لجاجت و عناد ودشمنى با حق را مى‏پيمايندوحتى از اذيت و آزار رهبران الهى و پيامبران درصورت امكان فرو گذار نمى‏كنندآيه 112 سوره آل عمران مى‏گويد : وبائوابغضبمنالله ... ذلكبانهمكانوايكفرونباياتاللهويقتلونالانبياءبغيرحقذلكبما

تفسيرنمونه ج : 1ص :55

عصواوكانوايعتدون : غضب خداوند شامل حال آنها ( يهود ) شد چراكه به خداكفرمى‏ورزيدندوپيامبران الهى را به ناحق مى‏كشتند.

2 -جمعى از مفسران عقيده دارند كه مراداز ضالين منحرفين نصارى و منظورازمغضوب عليهم منحرفان يهودند.

اين برداشت به خاطر موضع‏گيريهاى خاص اين دوگروه در برابر دعوت اسلام مى‏باشد،زيراهمانگونه كه قرآن هم صريحادرآيات مختلف بازگو مى‏كند،منحرفان يهود،كينه و عداوت خاصى نسبت به دعوت اسلام نشان مى‏دادند،هرچنددرآغاز،دانشمندان آنهاازمبشران اسلام بودند،اماچيزى نگذشت كه به جهاتى كه اينجاجاى شرح آن نيست از جمله به خطرافتادن منافع ماديشان سرسختترين دشمن شدند،وازهرگونه كارشكنى در پيشرفت اسلام و مسلمين فروگذار نكردند ( همان گونه كه امروز نيز موضع گروه صهيونيست در برابراسلام و مسلمانان همين است ) .

و با اينحال تعبيرازآنهابه مغضوب عليهم بسيار صحيح به نظرمى‏رسدولى بايد توجه داشت كه اين تعبير در حقيقت از قبيل تطبيق كلى بر فرداست،نه انحصار مفهوم مغضوب عليهم دراين دسته از يهود.

اما منحرفان از نصارى كه موضع شان در برابراسلام تااينحد سرسختانه نبود، تنها درشناخت آئين حق گرفتار گمراهى شده بودند،ازآنهاتعبير به ضالين شده كه آن هم از قبيل تطبيق كلى برفرداست .

در احاديث اسلامى نيز كرارامغضوب عليهم به يهودوضالين به منحرفان نصارى تفسير شده است و نكته‏اش همانست كه در بالااشاره شد.

3 -اين احتمال نيزوجودداردكه ضالين به گمراهانى اشاره مى‏كندكه اصرارى برگمراه ساختن ديگران ندارند درحالى كه مغضوب عليهم كسانى(تفسيرنمونه ج : 1ص :56)

هستندكه هم گمراهندوهم گمراهگر،وباتمام قوامى‏كوشندديگران راهم رنگ خودسازند ! .

شاهداين معنى آياتى است كه سخن ازكسانى مى‏گويدكه مانع هدايت ديگران به راه راست بودندوبه عنوان يصدون عن سبيلالله از آنها ياد شده درآيه 16 سوره شورى مى‏خوانيم : والذينيحاجونفىاللهمنبعدمااستجيبلهحجتهمداحضةعندربهموعليهمغضبولهمعذابشديد : آنها كه بعد ازپذيرش دعوت اسلام از ناحيه مؤمنان،در برابر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) به مخاصمه وبحث هاى انحرافى برمى‏خيزند،حجت ودليلش اندرپيشگاه خدا باطل وبى اساس است و غضب خدابرآنهااست وعذاب شديددرانتظارشان خواهدبود .

اما با اين همه چنين به نظرمى‏رسدكه جامعترين اين تفاسيرهمان تفسير اول است تفسيرى كه بقيه تفسيرهادرآن جمع است ودرحقيقت مصداقى ازمصاديق آن محسوب مى‏شودبنابراين دليلى نداردكه مامفهوم وسيع آيه را محدودكنيم.

والحمدلله رب العالمين.

(پايان سوره حمد)